



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۱۵	تاریخ	۱۴۰۴/۰۷/۲۲
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	حدود حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	مبحث سوم: اخبار از موضوعات				
عنوان ۴	بررسی دلیل اول: سیره				
عنوان ۵	استدلال به سیره عقلاییه				
عنوان ۶	اشکالات بر استدلال به سیره عقلاییه				
عنوان ۷	اشکال صغروی: وجود رادع				
عنوان ۸	بررسی رادع خاص				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

این درس به بررسی «روایات خاصه» پرداخت که به عنوان رادع از سیره عقلاییه بر حجیت خبر واحد در موضوعات، مورد استناد قرار می گیرند. در این جلسه، سه روایت مورد بررسی قرار گرفت:

۱. روایت در مورد جُبْن (پنیر): این روایت، اصل را بر حلیت پنیر قرار می دهد مگر آنکه دو شاهد بر وجود میته در آن شهادت دهند. این روایت به اطلاق خود، دلالت بر عدم اعتبار خبر واحد در این موضوع خاص دارد. در پاسخ به اشکال ضعف سندی احتمالی، بیان شد که حتی احتمال وجود رادع نیز برای ساقط کردن سیره از حجیت کافی است.

۲. روایت در مورد شهادت وارث بر عتق (نسخه اول): در این روایت امام علیه السلام شهادت یک وارث ثقه بر آزادی یک برده را، تنها نسبت به سهم خود آن وارث - از باب اقرار - نافذ می دانند؛ اما نسبت به سهام سایر ورثه، شهادت او را نمی پذیرند و حکم به «استسعاء» (کار کردن برده برای خرید آزادی خود) می دهند. این حکم، ردع صریح از پذیرش خبر واحد در موضوعی است که حق دیگران به آن تعلق دارد. بخش عمده بحث به تحلیل عبارت «لم یضمن» در این روایت اختصاص یافت.

۳. روایت در مورد شهادت وارث بر عتق (نسخه دوم): این روایت، مضمون مشابهی با روایت دوم دارد؛ اما فاقد عبارت «لم یضمن» است و لذا دلالت آن بر ردع، واضح تر می باشد. با این حال، سند این روایت به دلیل وجود راوی «بُنان» که وثاقتش محل بحث است، ضعیف تلقی شد.

مرور و تکمیل درس پیشین

پیش‌تر گفته شد که برای اثبات حجیت خبر ثقه در موضوعات، به دو دلیل می‌توان توسل جست که دلیل اول، سیره عقلاست. در بحث سیره عقلا، این اشکال مطرح شد که این سیره، مردوع^۱ عنهاست (از آن ردع شده است). بیان گردید که دو دسته از روایات به عنوان رادع از این سیره ذکر شده‌اند: روایات «رادع عام» و روایات «رادع خاص».

رادع عام، همان روایت مسعدة بن صدقه بود که درباره‌اش بحث شد. گرچه سیدنا الاستاد شهید صدر رحمته الله علیه فرمودند وثاقت مسعدة ثابت نشده و لذا ایشان این روایت را به دلیل ضعف سند رد کردند، اما گفته شد که ضعف سند ندارد و وثاقت او با توثیق عام ثابت است.

بررسی رادع خاص

بحث امروز در روایات خاصه رادعه است؛ یعنی روایاتی که ادعا می‌شود رادع از عمل به خبر واحد در موضوعات هستند. این روایات را «خاصه» می‌گوییم، زیرا در موارد خاص و معینی وارد شده‌اند، برخلاف روایت مسعدة که با عبارت: «وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَنِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ»^۱، یک ردع عام را مطرح می‌کرد.

روایت اول

اولین روایتی که بحث می‌کنیم، روایتی است که مرحوم کلینی آن را نقل کرده است:

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الْجُبْنِ قَالَ: «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى يَجِيئَكَ شَاهِدَانِ يَشْهَدَانِ أَنَّ فِيهِ مَيْتَةً»^۲؛

عبدالله بن سلیمان از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند که درباره‌ی پنیر فرمود: هر چیزی حلال است تا زمانی که دو شاهد بیایند و شهادت دهند که در آن، چیزی از میده (مردار) وجود دارد.

این روایت در مورد «جُبْن»^۳ (پنیر) وارد شده که این احتمال در آن وجود دارد که آنفَحَة (مایه‌ی پنیر) گرفته شده از حیوان میده در آن به کار رفته باشد. سؤال این است که آیا می‌توان از این پنیرها استفاده کرد؟ حضرت می‌فرمایند: «هر چیزی حلال است تا زمانی که دو شاهد بیایند و شهادت دهند که در آن، چیزی از میده (مردار) وجود دارد».

نکته در استدلال اینجاست که حضرت برای خروج از «إصالة الحل»، شهادت دو شاهد را لازم دانسته است. این بدان معناست که شهادت یا خبر واحد، معتبر نیست و إصالة الحل حاکم و جاری است تا وقتی که بیینه قائم شود.

در اینجا دیگر کلمه «شاهدان» به کار رفته و «بیینه» نیامده است تا کسی بگوید معنای لغوی «بیینه»، «مطلق الحجة» (هر دلیل روشنی) است و این ممکن است بر خبر واحد هم صدق کند. این سخن دیگر در اینجا جایگاهی ندارد. در آن روایت مسعدة بن صدقه، این حرف گفته شده است که آنجا فرموده بود: «أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ» و «بیینه» در زبان عرب آن زمان، به معنای «مطلق الدلیل» بوده و اختصاص آن به شهادت دو شاهد عادل، یک اصطلاح مستحدثه است. این مناقشات اگر در آن روایت

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، ب ۴، ح ۴.

۲. همان؛ کتاب الأطعمة والأشربة، ابواب الأطعمة المباحة، ب ۶۱، ح ۲.

۳. تلفظ عربی دقیق، «جُبْن» است؛ اما در تعابیر و گفت‌وگوی عامیانه عربی، «جَبْن» می‌گویند.

می‌آمد، دیگر در اینجا وارد نمی‌شود؛ چون در این روایت، تعبیر «بینه» نیامده، بلکه به صراحت فرموده است: «حَتَّى يَجِيئَكَ شَاهِدَانِ يَشْهَدَانِ أَنَّ فِيهِ مَيِّتَةً».

بنابراین، دلالت این روایت بر اینکه خبر واحد در موضوعات اعتباری ندارد و نمی‌توان برای دست برداشتن از اصل عملی به آن عمل کرد، دلالت تامی است.

بررسی سندی روایت

سند این روایت اشکال دارد و مشکل سند، ابان بن عبدالرحمن است که دلیلی بر وثاقت او وجود ندارد؛ و الا سایر رجال سند، همگی ثقات هستند. وثاقت کلینی که معلوم است؛ احمد بن محمد کوفی نیز ثقه است. محمد بن احمد و محمد بن ولید، همگی شهادت بر وثاقتشان از سوی نجاشی و غیر او وجود دارد. عبدالله بن سلیمان که راوی مباشر از امام است، توثیق خاص ندارد، ولی توثیق عام دارد به دو صورت:

۱. یکی از مشایخ ثلاثه، یعنی صفوان بن یحیی، از او روایت کرده است و لذا مشمول شهادت شیخ طوسی می‌شود که درباره این سه نفر (صفوان، بزنطی و ابن ابی عمیر) فرمود: «لَا يَرْوُونَ وَلَا يُرْسَلُونَ إِلَّا عَنْ ثِقَةٍ».

۲. دیگر اینکه او از رجال کتاب کامل الزیارات است و ابن قولویه در آن کتاب از او روایت کرده است.

بنابراین، هم توثیق عام کامل الزیارات و هم توثیق عام شیخ طوسی شامل عبدالله بن سلیمان می‌شود.

از این رو به نظر ما، سند این روایت مشکلی ندارد مگر از ناحیه ابان بن عبدالرحمن که نه توثیق خاص دارد و نه توثیق عام. پس علی‌ای حال، این روایت از لحاظ سندی تام نیست؛ ولی دلالت اطلاق روایت بر عدم حجیت خبر واحد در این موضوع، تمام است؛ زیرا وقتی می‌فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ حَلَالٌ حَتَّى يَجِيئَكَ شَاهِدَانِ»، اطلاقش این است که «سَوَاءٌ جَاءَكَ خَبَرٌ وَاحِدٍ عَدْلٍ أَوْ لَمْ يَأْتِهِ» (چه خبر واحدی برای تو بیاید و چه نیاید). معنایش این است که باید به اصل عملی عمل کنی و به این خبر واحد نباید عمل نمایی.

البته آن جوابی که قبلاً در مورد اشکال سندی روایت مسعده داده شد، در اینجا نیز قابل طرح است و آن جواب این بود که احتمال ردع کافی است. هر چند این روایت از لحاظ سندی واجد شرایط فنی صحت سند نباشد، اما احتمال صدور آن داده می‌شود؛ پس احتمال رادعیت نیز وجود دارد. و در استدلال به سیره عقلاییه، نیاز به احراز امضا یا - به صورت دقیق تر - احراز عدم ردع که کاشف از امضاست، نیاز داریم و احتمال رادع، برای منع از چنین احرازی کفایت می‌کند. لذا، علی‌رغم ضعف سند، باز هم این روایت در طریق ابطال استدلال به سیره برای اثبات حجیت خبر در موضوعات، مشکل ایجاد می‌کند.

پرسشگر: ...

معظم‌له: روایت در مقام بیان این است که چه زمانی می‌توان به اصل عملی (اصالة الحل) عمل کرد و می‌گوید باید مطلقاً به این اصل عمل نمود؛ مگر آنکه دو شاهد شهادت دهند. اطلاق کلام، شامل موارد وجود خبر واحد نیز می‌شود.

پرسشگر: ...

معظم له: اگر ما حجت دیگری غیر از خبر واحد داشتیم، دیگر حجیت خبر واحد چه فایده‌ای برای ما خواهد داشت؟ اگر حجت دیگری قائم بود که موافق با مضمون خبر واحد بود، قول به حجیت خبر واحد برای ما ثمره‌ای نخواهد داشت؛ چه خبر واحد باشد و چه نباشد، ما حجت بر طبق مضمون آن داریم.

پرسشگر: مثلاً در بحث خبر از وثاقت، اصل عملی که وجود ندارد.

معظم له: بحث اخبار از وثاقت تمام شده و اکنون بحث درباره اخبار از موضوعات به طور کلی است. در آن مورد نیز اصل وجود دارد. در هر موردی که شک وجود داشته باشد در اینکه شخصی صفتی اکتسابی - مانند عدالت یا وثاقت - را داراست یا نه نیز اصل وجود دارد؛ زیرا هنگامی که او متولد شد، آن صفات را دارا نبود؛ حال شک می‌کنیم که آیا آن صفت را کسب کرده است یا نه. در اینجا استصحاب عدم آن صفت جاری می‌شود. اصل بر این است که او آن صفت را ندارد و باید دارا بودن آن صفت برای ما ثابت شود. در هر موردی که شما مثال بزنید، اصل وجود دارد و اینطور نیست که موردی باشد که یکی از اصول در آن جاری نشود.

پرسشگر: ...

معظم له: چه کسی گفته اصل بر دروغ بودن است؟ وقتی نمی‌دانیم که راست گو هست یا نه، اصل بر این است که این صفت را ندارد و باید ثابت شود که این صفت را دارد. مگر اینکه شما بگویید اصول دیگری مانند «اصالة الصحة» یا «حمل فعل المسلم على الصحة» وجود دارد. پاسخ این است که اینها نیز اصول عملیه هستند. صرف احتمال وجود یک صفت در کسی، نمی‌تواند حکم به دارا بودن آن صفت کند.

پرسشگر: ...

معظم له: صرف ورود یک روایت در کتاب کافی، دلیل بر وثاقت راویان آن نیست؛ زیرا عبارت مرحوم کلینی در مقدمه کافی، عبارتی نیست که از آن، شهادت بر وثاقت تمام راویان استفاده شود؛ بلکه عبارتی است که نشان می‌دهد خود ایشان این روایات را برای عمل کافی می‌دانند و این تأیید مضمون و محتواس است؛ اما از عبارت استفاده نمی‌شود که راوی آن نیز ثقة باشد.

روایت دوم

روایت دوم از روایات خاصه‌ای که می‌توان گفت رادع از سیره عقلا در عمل به خبر ثقة در موضوعات است، روایتی است که شیخ طوسی آن را نقل می‌کند:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَرَكَ مَمْلُوكًا بَيْنَ نَفَرٍ فَشَهِدَ أَحَدُهُمْ أَنَّ الْمَيِّتَ أَعْتَقَهُ قَالَ إِنْ كَانَ الشَّاهِدُ مَرْضِيًّا لَمْ يَضْمَنْ وَجَارَتْ شَهَادَتُهُ وَيُتَسَّعَى الْعَبْدُ فِيمَا كَانَ لِلْوَرِثَةِ»؛

از محمد بن مسلم از یکی از دو امام (امام باقر یا امام صادق علیه السلام) نقل شده است که گفت: از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که برده‌ای را میان چند نفر به ارث گذاشته است، و یکی از آنان گواهی می‌دهد که آن مرد پیش از

مرگش آن برده را آزاد کرده بود. امام فرمود: اگر آن شاهد مورد رضایت (عادل و مورد اعتماد) باشد، ضمانی بر او نیست و گواهی اش پذیرفته می شود، و آن برده باید برای به دست آوردن سهم دیگر وارثان کار کند [تا آزادی کاملش را به دست آورد].

حاصل روایت این است که شخصی از دنیا رفت و برده ای داشت. پس از وفات او، این مملوک به ورثه متعددش به ارث رسید. یکی از این ورثه شهادت داد که «متوفی، قبل از مرگش این مملوک را آزاد کرده بود». در اینجا این سؤال پیش می آید که تکلیف چیست؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: «إِنْ كَانَ الشَّاهِدُ مَرَضِيًّا...». از کلمه «مَرَضِيًّا»، «وثاقت» استفاده می شود؛ یعنی اگر شاهد، ثقة باشد، شهادت او نسبت به سهم خودش نافذ است. این نفوذ نسبت به نصیب خود شخص، بر اساس قاعده «اقرار العقلاء على انفسهم جائز» است، نه از باب حجیت خبر او؛ اما نسبت به سهام سایر ورثه، این شهادت پذیرفته نمی شود، بلکه عبد - به دلیل اینکه مبعوض شده است - باید کار کند و پول در بیاورد تا نصیب ورثه را به آنها بپردازد.

این حکم به چه معناست؟ معنایش این است که شهادت این یک نفر، با اینکه مرضی و ثقة بوده، نسبت به سهام سایر ورثه پذیرفته نشده است. اگر اخبار و شهادت او قبول می شد، حضرت باید حکم می کردند که این شخص، آزاد است و چیزی به ورثه نمی رسد. ولی فرمودند که شهادت این شخص، تنها در سهم خودش نافذ است - آن هم از باب اقرار عقلاء، نه از باب حجیت - و اما نسبت به سهام دیگر ورثه، از عبد خواسته می شود که کار کند تا حق ورثه را بپردازد. بنابراین، این روایت دلالت دارد بر اینکه خبر واحد، با اینکه از شخص ثقة است، حجیت ندارد؛ و الا وجهی در «يُسْتَسْعَى الْعَبْدُ فِي مَا كَانَ لِلْوَرَثَةِ» نبود.

این روایت از نظر سندی اشکالی ندارد و سندش تام است. لکن، مشکلی که در این روایت وجود دارد، عبارت «إِنْ كَانَ الشَّاهِدُ مَرَضِيًّا لَمْ يَضْمَنْ» است که در معنای آن بحث پیش آمده است؛ اینکه «لَمْ يَضْمَنْ» (ضامن نیست) یعنی چه؟ ظاهراً شاهد، چه مرضی باشد و چه نباشد، ضامن نیست؛ یعنی وقتی این شاهد - که همان وارث است - شهادت داد که میت، این مملوک را قبل از مرگش آزاد کرده بوده، با این شهادتش که ضامن سهام ورثه نمی شود. او شهادت داده و خبر داده که این شخص عتق شده است. اگر شهادتش قبول نمی شود که گفته شد نسبت به سایر ورثه قبول نمی شود و عبد باید استسعاء کند. در این صورت چرا بحث ضمان مطرح شود؟ حتی اگر مرضی هم نباشد، ضامن نیست. فرض کنید که ثقة نبود؛ اگر کسی بیاید و بگوید: «من شهادت می دهم که فلانی قبل از مرگش این مملوک را عتق کرده بود»، آیا ضامن می شود؟ بحث در اینجا بر سر همین «لَمْ يَضْمَنْ» است. نسبت به سهم خودش که ضمان معنا ندارد؛ نسبت به سهم سایر ورثه، «مرضی بودن» چه دخلی دارد که روایت، عدم ضمان را بر «إِنْ كَانَ الشَّاهِدُ مَرَضِيًّا» معلق کرده است؟ شاهد، چه مرضی باشد و چه نباشد، ضامن نیست.

یک وجهی که به نظر ما در حل این مشکل به نظر می رسد که در حاشیه این مطلب چنین نوشته ایم:

«يُحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ أَنَّ مُجَرَّدَ شَهَادَةِ الشَّاهِدِ سَبَبٌ أَنْ يُسْتَسْعَى الْعَبْدُ بِثَمَنِهِ وَيُشْرَفَ عَلَى الْحُرِّيَّةِ، مِمَّا قَوَّتَ عَلَى الْآخَرِينَ حَقَّ الْأَسْتِفَادَةِ مِنْهُ، فَلَوْ كَانَ مَرَضِيًّا لَمْ يَضْمَنْ، وَأَمَّا لَوْ لَمْ يَكُنْ مَرَضِيًّا فَإِنَّهُ يَضْمَنْ مَا فَاتَ الْآخَرِينَ مِنَ النَّفْعِ»؛

احتمال دارد مقصود این باشد که همین شهادت شاهد سبب می شود برده برای پرداخت بهای خود تلاش کند و در آستانه آزادی قرار گیرد، و در نتیجه دیگران از بهره بردن از خدمت او محروم شوند. پس اگر شاهد عادل و

مورد اعتماد باشد، ضامن چیزی نیست؛ اما اگر مرضی نباشد، ضامن زبانی است که از منفعت آن برده بر دیگران فوت شده است.

توضیح اینکه: اگر این شخص، شهادت بر عتق نمی‌داد، دیگر «استسعاء» در کار نبود. شهادت او منشأ «استسعاء» در باقی‌مانده سهام این عبد مملوک شده است. با شهادت این یک نفر، این عبد، مَبْعُض شد. سهم این شاهد، آزاد گردید و وقتی عبد مَبْعُض شد، دیگر ورثه حق دارند به او بگویند: «چون ما در تو سهمی داریم، باید به اندازه سهمت برای ما کار کنی». عبد مَبْعُض، مُشْرِف بر حرّیه است و وقتی مشرف بر حرّیه شد، باید به او بگویند: «تو برو کار کن و پول ما را بده». درست است که در اینجا تفویض ثمن برای سایر ورثه رخ نداده است، اما «تفویض استفاده از خود عبد» رخ داده است. شهادت این شاهد، فرصتی را از آنها گرفته است و آن اینکه اگر او شهادت نمی‌داد، این عبد مملوک آنها بود و می‌توانستند از خود او بهره ببرند و استفاده کنند، نه از پولش. شهادت این شاهد موجب شده است که آنها ناچار شوند عبد را به «استسعاء» وادارند و بگویند: «برو کار کن، پول در بیار و قیمت خودت را به ما بده». همین استسعاء، تفویض حقی از حقوق آن ورثه در نتیجه شهادت این شخص است.

حال، فرقی اینجاست: اگر شاهد مرضی نبود، اینجا ضامن می‌شود؛ و اگر مرضی بود، ضامن نیست. در این وجه نیز این نکته وجود دارد که آیا تفویض این مقدار از فرصت، برای شاهدی که مرضی نیست، ضمان آور است؟ این یک وجهی است که بیان کردیم. ممکن است گفته شود که اگر این امر، دلالت بر ضمان الزامی نکند، لا اقل دلالت بر رجحان چنین ضمانی می‌کند؛ به این معنا که این شاهدی که مرضی نیست، به نوعی خود را از عهده باقی ورثه درآورد و آنها را راضی کند؛ ولو به اینکه رضایتشان را جلب کند یا با چیزی آنها را راضی نماید، چون به هر حال چیزی را از آنها تفویض کرده است. اگر این چیزی که تفویض کرده، ضمان مالی نباشد، بلکه تفویض یک حق باشد، بر عهده اوست که رضایت را جلب کند، اگر مرضی نباشد.

پرسشگر: ...

معظم‌له: مرضی نبودن به معنای متهم بودن نیست؛ معنایش این است که ثقه نیست. ولی باز هم با این حال، این اشکال کاملاً از این روایت دفع نمی‌شود. این عقده در این روایت باقی می‌ماند و این چیزی که ما گفتیم، خالی از تکلف نیست و خیلی روان به نظر نمی‌رسد.

روایت سوم

روایت سوم، نظیر همین روایت است و چون چنین است، بحث زیادی ندارد. مرحوم شیخ طوسی آن را با اسناد خود روایت می‌کند:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ بُنَّانٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ هَلَكَ وَتَرَكَ غُلَامًا فَشَهِدَ بَعْضُ وَرَثَتِهِ أَنَّهُ حُرٌّ قَالَ: «إِنْ كَانَ الشَّاهِدُ مَرْضِيًّا جَازَتْ شَهَادَتُهُ وَيُسْتَسْعَى فِيمَا كَانَ لِغَيْرِهِ مِنَ الْوَرَثَةِ»؛

از منصور نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی پرسیدم که از دنیا رفته و برده ای را باقی گذاشته است، و برخی از وارثانش شهادت می دهند که آن برده آزاد است. امام فرمود: اگر آن شاهد مورد رضایت (عادل و موثق) باشد، شهادتش پذیرفته می شود، و برده باید برای پرداخت سهم سایر وارثان کار کند تا کاملاً آزاد شود.

بررسی سندی روایت

رجال این سند، همگی ثقه هستند؛ به استثنای بنان که وثاقت او ثابت نشده است؛ او نه توثیق خاص دارد و نه توثیق عام. لکن، در مورد بنان یک نکته وجود دارد و آن این است که محمد بن الحسن بن الولید - استاد شیخ صدوق - از میان روایات استادش، محمد بن احمد بن یحیی، گروهی از راویان را استثنا کرده و گفته است روایات آنها را معتبر نمی داند. بنان نیز از مشایخ محمد بن احمد بن یحیی بوده، اما ابن الولید او را در لیست استثنائات خود قرار نداده است. این امر می تواند مؤیدی باشد بر اینکه ابن الولید، بنان را ثقه می دانسته است. اگر کسی به همین اندازه اکتفا بکند، می تواند قائل به وثاقت بنان بشود؛ ولی دشوار است که این مقدار برای اثبات وثاقت، کافی باشد. پس این سند، این خدشه را دارد.

بررسی دلالی روایت

موضوع و مسأله روایت، همان مسأله روایت قبلی است. حضرت فرمودند اگر شاهد مرضی باشد، شهادتش نافذ است. اما این نفوذ شهادت، به قرینه ذیل روایت، مربوط به سهم خود اوست؛ زیرا در ادامه می فرماید: «وَيُسْتَسْعَى فِيمَا كَانَ لِغَيْرِهِ». این عبارت نشان می دهد که شهادت او نسبت به سهام دیگر ورثه پذیرفته نمی شود و پذیرش شهادت نسبت به سهم خودش نیز از باب «اقرار العقلاء على انفسهم» است. این روایت دوم، عبارت: «لَمْ يَضْمَنْ» را ندارد و لذا از ناحیه دلالت، مشکلی ندارد؛ ولی مشکل سندی دارد، زیرا همان طور که گفته شد، وثاقت بنان ثابت نشده است.

و صلّى الله على محمد و آله الطّاهرين